دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی
دوره جدید، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص۱۶ـ ۱

اهمیت جاحظ و دیدگاه‌های او در نقد و ادب اسلامی ـ ایرانی

مهدی محبتی
استادیار پژوهش پژوهشکده
علوم انسانی و اجتماعی جهاددانشگاهی

چکیده

بی‌تردید، در میان بینان‌گذاران فرهنگ و ادب اسلامی، جاحظ چهره‌ای ممتاز است. حوزهٔ وسیع اطلاعات، ژرفای دانش و به ویژه نگاه خاص به ادبیات و فنون ادبی از او شخصیتی کم نظیر ساخته است. او علاوه بر زمینه‌های عام دانش و تسلط بر غالب علوم اسلامی و ادبی، در حوزه نقد ادبی و به ویژه در حوزهٔ نقد بلاغی جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر چه چنان که باید در تمدن اسلامی و خصوصاً دنیای فارسی زبان، به آراء و آثار او توجه نشده است؛ امّا اکثر نظریه‌پردازان علوم بلاغی و شاعران و نویسندگانی که گرایش‌های بلاغی دارند، عمیقاً متأثر از نظریات جاحظ هستند. او در حوزهٔ خاستگاه شعر و علل ظهور آن، ویژگی‌های سخن و شعر خوب، تمایزات لفظ و معنا و ویژگی‌های ساخت، بافت و محتوا، روان‌شناسی شعر و شاعر، دلایل تفاوت رویکردهای ملت‌ها به سخن منظوم و منثور و عدم اقبال پاره‌ای از آنها به فرهنگ مکتوب، سخنانی تازه و قابل تحلیل دارد؛ چنان که در زمینه ریشه‌شناسی لغات، آواشناسی تطبیقی، معناشناسی و نظایر آنها نیز نکته‌های فراوانی گفته است که درک و تفسیر آنها جان و توانی تازه به ادبیات فارسی و نظریه‌پردازان جهان اسلام می‌بخشد. وی اگر چه بیش از ۳۶۰ اثر آفریده است، ولی عمده نظریه‌های ادبی خود را در دو کتاب «البیان و التبیین» و «الحیوان» گنجانده و برخی رساله‌های مستقل ادبی هم نگاشته است. هدف این مقاله تبیین دو نکته عمده است: اول بررسی، طبقه‌بندی، تفسیر و تحلیل آراء و آثار جاحظ در بارهٔ ادبیات و نقد ادبی و بیان جایگاه او به عنوان پدر علوم بلاغی. دوم تأکید بر تأثیر عظیم و عمیق جاحظ بر متفکران ایرانی به خصوص شاعران و نویسندگان آن و بالاخص در حیطه نقد ادبی و رویکرد بلاغی آن. چون نویسنده معتقد است که مهم‌ترین رویکرد نقد ادبی در زبان و ادب فارسی، رویکرد بلاغی بوده است و جاحظ «موسس علوم بلاغی» در جهان ایرانی ـ اسلامی است.

واژگان کلیدی: جاحظ، رویکرد بلاغی، فرهنگ ایرانی ـ اسلامی، نقد ادبی

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

جاحظ را «پادشاه نثر عرب» و «بزرگ‌ترین ناقد ادبی فرهنگ اسلامی» و یکی از چهار ستون اصلی تمدن اسلامی خوانده‌اند (داوود سلّوم: ۱۹۸۱، ۱۲۲) و گاه مقام او را تا بدان جا بر کشیده‌اند که یکی از دلایل اعجاز قرآن را ایمان جاحظ بدان دانسته‌اند. (کردعلی، ۱۹۹۱: ۳۴)

در این تردیدی نیست که جاحظ، حیات فرهنگی پرباری داشته است و تقریباً بیشتر اوقات شبانه‌روزش را به تلقین، تکرار، مشاهده، تأمل، نوشتار و گفتار، در دو شیوه جدّ و هزل می‌گذرانده و گاه از شدت علاقه به کتاب و کتابت، دکان‌های ورّاقان و کتاب فروشان را کرایه می‌کرده است تا با خیال راحت تا پگاه در آنجا واژه بجوید. (عاکوب علی‌العیسی، ۲۰۰۲: ۱۳۶) این جستجو حجم عظیمی از دانسته‌ها و دانش‌ها را در ذهنش جای داده است و او را به گونه‌ای توانا ساخته تا در چندین زمینه که گاه ارتباطی هم به یکدیگر ندارند، خوب و شایسته مطلب بنویسد و مجموع نوشته‌های‌اش را به حدود ۳۶۰ اثر اعمّ از کتاب و رساله برساند. (عبدالعزیز عتیق، ۱۹۸۶: ۳۲۵) هر چند این نوشته‌ها ساخت و انسجام واحد و نظام‌مندی ندارند و گاه در داخل یک کتاب و رساله هم از یک نظام فکری همخوان متابعت نمی‌کنند. (م. عبدالجلیل، ۱۳۶۳، ترجمه آذرنوش :۱۳۵)

با ا ین همه، گفته‌ها و آراء جاحظ در حیطه فرهنگ ، معرفت و علم به صورت عام و در باب نقد و ادب اسلامی به صورت خاص، دقیق و عالمانه و از سر شناخت و آگاهی است و دارای نکته‌های ناب و نایاب و ملاحظات بسیار قابل تأمل است. (الحاجری، ۱۹۶۹: ۹۶ و زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۴۸) اهمیت ویژه و ممتاز او، در حوزه ادبیات و نقد ادبی و تکوین و تدوین شاخه‌های مختلف نقد به خصوص نقد بلاغی است. تأثیر وی در این باب چندان است که غالب محققان تاریخ نقد و ادبیات، جاحظ را پیشگام و پدر نقد بلاغی و بیانی دانسته‌اند و تقریباً همگی از نقش عظیم او در رشد و شکوفایی نقد بلاغی سخن گفته‌اند. (ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۸۰: ۱۸۴ و حنّاالفاخوری، ۱۹۵۳: ۴۳ـ۴۱)

ضمن اینکه جاحظ از نظر زمانی هم در میان ادیبان و منتقدان ادب اسلامی جایگاه خاصی دارد و تقریباً جزء نخستین ناقدان بزرگی است که از خویش، کتاب و رساله مستقلی بر جا نهاده است. فقط ابن‌سلام جمحی و کتاب طبقات الشعرای اوست که از نظر زمانی بر جاحظ تقدّم دارد؛ چه وفات جاحظ به یقین در سال ۲۵۵ هـ بوده است. کتاب طبقات با همه اهمیتی که دارد، نتوانسته است مثل آثار جاحظ بر تمامی شعب و شاخه‌های ادب و نقد اسلامی نگاه اندازد و در هر زمینه‌ای، نکته‌هایی تازه بیان نماید. اهمیت دیگر جاحظ در آن است که وی ابتدا با مجموعه گرایش‌های فرهنگی، علمی و کلامی عصر خود به صورت دقیق آشنا شد و با هوش و دقت ویژه خود، توانست جریان‌های مستقل دیگری در عصر خویش و بعد راه اندازد. یکی تأثیر عظیم او بر مباحث اعتقادی و کلامی است؛ چنان

Archive of SID

www.SID.ir

که از پس او فرقه‌ای تحت عنوان «جاحظیه» ایجاد گشت و تقریباً تمامی متکلّمان را به نوعی زیر نفوذ خود آورد. دیگری، تعدّد منابعی بود که جاحظ دیده و شناخته بود و حجم عظیم مباحث و موضوعاتی که در زمینه نقد و ادب و بلاغت به میان آورده بود؛ چندان که کمتر جریان خاص در حوزهٔ ادبیات و نقد را می‌توان از پی جاحظ دید که به نوعی تحت تأثیر یکی از آثار و شاگردان او نباشد. (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۱۰۵ـ۱۰۴)

جاحظ اگر چه در ادب و نقد ادبی مکتب خاص و مشخصی ایجاد نکرد، اما با مجموعه آثار و گفتارش تأثیری عظیم و ویژه بر ادبیات و نقد ادبی عصر خود و اعصار دیگر نهاد که از جهات بسیار قابل بررسی و تأمل است.

جاحظ و فرهنگ و ادب ایرانی

جاحظ نه تنها بر متفکران، شاعران و نویسندگان عرب زبان در عهد خود و پس از آن تأثیر نهاد، بلکه بر سایر اقوام از جمله ایرانیان تأثیر آشکاری داشت. او از چند جهت بر فکر و فرهنگ فارسی و ایرانی تأثیر نهاده است:

۱ـ پرورش و گسترش بحث‌های عقیدتی و اسلامی، به ویژه مسأله اعجاز قرآن و کیفیت آن. ایرانیان تحت تأثیر او ـ گر چه بیشتر به زبان عربی ـ سهمی بزرگ و اساسی در تبیین و تکوین مباحث قرآن‌شناسی و به ویژه راز اعجاز قرآن داشتند و از آثار و اندیشه‌های جاحظ بهره‌های فراوان بردند. از ابن قتیبه دینوری و قاضی جرجانی گرفته تا عبدالقاهر جرجانی و سکّاکی و تفتازانی و فخر و قطب رازی همه به گونه‌ای در برخورد با مسأله اعجاز قرآن، زیر نفوذ نگاه و بیان جاحظ بوده‌اند.

۲ـ مسائل مربوط به شعوبیه و شعوبی گری که یکی از مهم‌ترین مقوله‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و حتی زبانی جهان اسلام بود و جاحظ در عصر خود یکی از سردمداران طرح و بیان این گونه مباحث بود و ایرانیان نیز با تأثّر از اندیشه‌های او و گاه در تقابل با وی، نقشی عمده در این نهضت ایفا نمودند.

در این مجال، این دو بعد تأثیرگذاری جاحظ منظور ما نیست. هر چند وی از جهات دیگری هم ـ علاوه بر موارد فوق ـ بر ذهن و زبان ایرانیان تأثیرات فراوان داشته است. آنچه که در این مکان اهمیتی ویژه به جاحظ و تأثیر او بر فرهنگ ایرانی می‌بخشد، نقش بی‌بدیل وی در پی‌اندازی، گسترش و شکوفایی رویکرد بلاغی در قرآن‌شناسی و نقد ادبی است. جاحظ بدون تردید مؤسّس و پدر این رویکرد به شمار می‌آید. (عتیق، ۱۹۸۶: ۳۲۵) از آنجا که رویکرد بلاغی در فرهنگ و ادب فارسی، مهم‌ترین رویکرد نقد ادبی است، بدان حد که هیچ یک از رویکردهای دیگر نقدی ـ جز تا حدودی

Archive of SID

www.SID.ir

نقد اخلاقی ـ توان برابری و یا حتی نزدیکی بدان را نداشته است؛ همه شاعران و نویسندگان و بعد ناقدان بزرگ زبان و ادب فارسی ـ چه در آثار شعری و چه در آثار منثور ـ رویکردی کاملاً بلاغی دارند و به طور کلی ادب و ادبیات را در مهم‌ترین تعریف و تعبیر، افروختن «چراغ بلاغت» و «گشاده زبانی» و «لطف سخن» و نظایر آن می‌دانسته‌اند.

اگر نوع نگاه این شاعران و نویسندگان از مقوله بلاغت و نقد بلاغی و به طور کلی نقد ادبی، به درستی پی‌گیری شود، روشن می‌گردد که بیشتر ادیبان فارسی و یا عربی‌نویس، مثل جرجانی و سکّاکی به نوعی تحت تأثیر فکر، زبان و نگاه جاحظ هستند. او بود که برای نخستین بار طرح ساخت معرفتی بلاغت را در جهان اسلام در ابعادی وسیع و با بیانی شگفت و زیبا در اند اخت و همه اقوام و ملل و گونه‌های فکری و زبانی جهان اسلامی از جمله ایرانیان را زیر نفوذ نگاه و زبان خود آورد.

بر این مبنا، علاوه بر ابعاد فرهنگی شخصیت جاحظ، او برای فرهنگ و زبان ایرانی از چندین منظر قابل توجه و تأمل است. در واقع دریافتِ مبانی معرفت‌شناختی علوم بلاغی در نگاه جاحظ و درک و فهم نوع نگاه او به نقد ادبی و شعر، می‌تواند به درک ریشه‌های فرهنگی ایران به صورتی شایان کمک نماید.

نگاهی به آثار ادبی جاحظ

جاحظ جزو پرکارترین نویسندگان فرهنگ اسلامی است، اما دو اثر او؛ یعنی « البیان و التبیین» و «الحیوان» از دیدگاه نقد ادبی اهمیت فراوانی دارند. وی در لابه لای این دو کتاب بسیاری از مسائل ادبی و زمینه‌های مرتبط با ادبیات از جمله نقد ادبی را گنجانده است. علاوه بر آن، جاحظ چند رساله مستقل هم در باب نقد و بلاغت و اعجاز و زمینه‌های مربوط بدان‌ها نوشته است که پاره‌ای از آنها تا کنون چاپ نشده است. (ابوملحم، ۱۹۸۷: ۲۴ـ۵)[1] به دلیل اهمیت دو کتاب فوق، ابتدا آنها را به اختصار معرفی می‌کنیم و در پی، به تعریف و تقسیم نظریات و آراء جاحظ در حیطه نقد ادبی می‌پردازیم. گفتنی است که جاحظ در حیطه‌های آواشناسی، الفاظ، ریشه‌شناسی لغات، لغت‌شناسی تطبیقی، معناشناسی، لهجه‌های قومی، تفاوت کاربردهای نحوی و واژگانی و نظایر آنها مطالب جدی و جدیدی دارد که برای گریز از تطویل بدان‌ها نمی‌پردازیم. (ر. ک. شارل بلّلا، ترجمه ابراهیم گیلانی، ۱۹۸۵: ۱۷۱)

۱ـ الحیوان

این کتاب، در ظاهر مرتبط با زمینه‌ها و موضوعات جانورشناسی و طبقه‌بندی انواع جانوران است؛ اما کتابی صرفاً مربوط به آن زمینه نیست و در لابه لای آن انبوهی از مباحث ادبی و نقدی می‌توان

Archive of SID

www.SID.ir

یافت. «الحیوان» مفصل‌ترین کتاب جاحظ است که جز با وقت و حوصله فراوان و دسته‌بندی مجدد آراء و آثار او در این کتاب، نمی‌توان چنان که باید و شاید از نکته‌های ادبی آن سود برد. جاحظ اگر چه الحیوان را به تأثیر از کتاب الحیوان ارسطو نوشته است و در برخی مباحث از ارسطو جمله‌ها و اطلاعاتی نقل می‌نماید (حاجری، ۱۹۶۸: ۴۱۶ـ۴۱۴)، ولی اساساً این کتاب، حاصل زحمات طاقت‌فرسا، دغدغه ذهن، شیوه جستجوی علمی و مسافرت‌ها و بیابان‌نوردی‌ها و تأملات و به ویژه مشاهدات شخصی او است. جمع و گردآوری آراء و گفته‌های جاحظ ـ در باب ادب و نقد ـ در این کتاب طویل، خود می‌تواند یک کتاب مستقل ادبی باشد. روش جاحظ در الحیوان آن است که اسم یا موضوعی را نقل می‌نماید و در پی بیان ویژگی‌های آن برمی‌آید و بر طریق الکلام یجّرالکلام به مباحث فرعی و از جمله ادبی می‌رسد و در باب آن حق مطلب را می‌گذارد. جاحظ در تألیف و تنظیم الحیوان طبق گفته خویش، رنج و مرارت بسیار کشیده و فقرها و آوارگی‌های فراوان به جان خریده است. (الحیوان، جلد ۴، صفحات ۲۰۹ـ۲۰۸) هدف اصلی جاحظ از نوشتن این کتاب، بیان مشابهت‌های زیستی و رفتاری میان انسان و حیوان، تعیین منزلت دینی حیوانات در عراق روزگار خویش، رقابت بر سر مسائل عقیدتی و بیان برتری دیدگاه خویش از منظر بحث‌های شعوبی که در زمانه او شایع بود و غالباً حیوان‌شناسی را هم به عنوان بخشی از این مفاخرات و منافست‌های خود به کار می‌گرفتند، ثبت تجربیات و مشاهدات خیل عظیم سپاهیان و دریا نوردانی که از بصره دیدن می‌کردند و نیز خشنودسازی عالمان ادب دوست عصر خویش از طریق وصف و شناسایی حرکات و رفتار و ویژگی‌های حیوانات بود. (حاجری، ۱۹۶۹: ۴۰۹ـ۴۰۰) نتیجه‌ای که جاحظ از تألیف این کتاب می‌گیرد نیز، قابل توجه است: «هر چه ما دربارهٔ شناخت حیوانات از فلاسفه شنیده بودیم یا در آثار طبیبان و متکلّمان خوانده بودیم، همه را یا نزدیک به همه را در اشعار عرب و کلمات بادیه‌نشینان خودمان دیدیم.» (الحیوان، جلد ۳، ص ۲۶۸) افزون بر آن که از این کتاب فواید فراوانی در باب موضوعات دیگر از جمله ادبیات و نقد ادبی می‌توان یافت که بدان اشاره خواهیم کرد.

۲ـ البیان و التبیین

البیان و التبیین مهم‌ترین کتاب جاحظ در زمینه ادبیات، نقد و به ویژه بلاغت عربی است. این کتاب، مجموعه‌ای از مهم‌ترین و متداول‌ترین موضوعات و مقولات فرهنگی ـ ادبی را دربر گرفته و در صبغه‌ای روایی و تاریخی بیان شده است؛ اگر چه گاهی از صورت بیان روایی فاصله می‌گیرد و نویسنده مستقیم به ذکر و نقد و تفسیر مسائل و مباحث مورد اعتقاد خود می‌پردازد. غالب کسانی که به تاریخ فرهنگ اسلامی و عربی پرداخته‌اند، البیان و التبیین جاحظ را یکی از چهار رکن عمدهٔ تمدن اسلامی شمارده‌اند. اهمیت ویژه این کتاب در رویکرد بلاغی آن است که هم از بدو پیدایی، معیار و

Archive of SID

www.SID.ir

میزان نگاهی بلاغی، خصوصاً برای خطیبان و متکلمان بوده است و به گفته ابوهلال عسکری:

«بزرگ‌ترین و نامدارترین کتب بلاغی کتاب البیان و التبیین ابوعثمان عمروبن بحر جاحظ است که ـ به جان خودم سوگند ـ بسیار فایده است و سرشار از سود. چون این کتاب در برگیرندهٔ فصل‌هایی شریف و گفتارهای لطیف و خطبه‌های نظیف و خبرهایی نو است و نام خطیبان را دربر دارد و نیک می‌نماید که میزان سواد و درک آنها از بلاغت و خطابه و امثال این مسائل تا چه پایه است.» (ابوهلال عسکری، الصناعتین بی‌تا: ۱۰)

کاربردهای بلاغی و آماده‌سازی کامل متکلمان و خطیبان در ایراد بحث‌های اعتقادی و قرآنی به صورت خطابه و مناظره، هدف اصلی تدوین این کتاب بوده است. به همین جهت در لابه لای کتاب علاوه بر بیان نکات نغز و عالی و تبیین شیوه کارکرد سخن و قالب و لفظ، نویسنده بسیاری از ویژگی‌های ایراد خطابه مثل نوع ایستادن، حرکات دست، چرخش سر و گردن، حالت لب‌ها و نحوهٔ ادای حروف و مانند آنها را برمی‌شمارد و نمونه‌های فراوانی از این دست ارائه می‌دهد. (حاجری، ۱۹۶۹: ۴۳۳ـ۴۲۶)

این اهمیت خاص باعث شده است که کتاب البیان و التبیین در موارد بسیار، مورد نقد و تفسیر و تقلید و تبویب قرار گیرد. یکی از مشهورترین دسته‌بندی‌ها، از آنِ طه حسین، نویسنده معاصر عرب است. وی در دو موضع این کتاب را موضوع‌بندی کرده است و معتقد است که کل مطالب البیان و التبیین در این دو طبقه‌بندی موضوعی جای می‌گیرد. نخست در کتاب من تاریخ الادب العربی جلد دوم می‌نویسد تمام مطالب البیان و التبیین در باب بلاغت می‌تواند در زیر چهار عنوان جا بگیرد:

۱ـ درستی مخارج حروف

۲ـ درستی واژگان و پرهیز از حروف نامطبوع و متنافر

۳ـ ایجاز و اطناب و رعایت حال مخاطب در جمله

۴ـ حالت‌های خطیب و هیأت و حقیقت او (طه حسین، ۱۹۶۸، ج ۲: ۴۸۲)

و دیگر بار در خطابه‌ای مشهور به زبان فرانسه در کنگره بین‌المللی شرق‌شناسان در پاریس که متن سخنان او را استاد عبادی به عربی برگردانده و در مقدمه کتاب نقد النثر منسوب به قدامةبن‌جعفر آورده است. وی در این باره می‌گوید کل مطالب این کتاب از نظر نوع نگاه به نقد، در سه دسته جا می‌گیرد:

۱ـ بیان نوع نگاه عرب به نقد از آغاز تا پایان دوره جاهلی

۲ـ تفسیر نگاه آنها به حیطه‌های نقد ادبی از ظهور اسلام تا پایان قرن دوم و بیان تأثیر متکلمان بر نقد و ذکر مسائل عینی نقد

Archive of SID

www.SID.ir

۳ـ تبیین ظهور طبقه جدید دیوانیان که اهل فکر و فرهنگ و اکثراً ایرانی و غیر عرب بودند و موجبات رواج نویسندگی را فراهم کرده‌اند. (طه حسین، ۱۹۵۱: ۶ـ۳)

اگر چه مطالب طه حسین نادرست نیست و تا حدودی دربرگیرنده موضوعات کتاب البیان و التبیین هست؛ ولی واقعیت آن است که این کتاب از نظر حیطه معنایی و موضوعی بسیار فراخ‌تر از مباحث و موضوعات بالاست و بسیار پراکنده‌تر و پریشیده‌تر از آن است که در چند موضوع معدود بگنجد و همه مباحث‌اش دقیقاً به شمار در آید. در این کتاب همه گون مطلبی می‌توان یافت؛ اما با رنج و مرارت فراوان و با وقت و دقت بسیار. و این نقطه ضعفی است که بر کتاب از آغاز نگارش می‌گرفته‌اند. چنان که ابوهلال هم با آن همه تعریف ناچار به اعتراف گشته و نوشته است:

«ضعف این کتاب در آن است که از حد و قلمرو بلاغت خارج شده است و اقسام و موضوعات بیان، در لابه لای آن پراکنده شده است. چندان که آن موضوعات و قواعد در میان مثال‌های فراوان آن گم گشته است و جز با تأمّل طولانی و جستجوی بسیار چیزی به دست نمی‌آید.» (عسکری، ۱۱)

به هر حال، جاحظ با نوشتن این دو کتاب راهی نو در فراروی نقد اسلامی ـ عربی گشود و طیف وسیعی از بزرگان میدان ادب و اندیشه را وام‌دار خود ساخت و به دلیل نوع نگاه و وسعت معلومات و تأثیر فراوان، نقطه تلاقی بزرگان فرهنگ شد. (عتیق، ۱۹۸۶: ۳۲۶)

دیدگاه‌های ادبی جاحظ

۱ـ خاستگاه شعر

یکی از مباحث مهمی که جاحظ علاقه‌مند بوده و بدان سخت اندیشیده است؛ نحوهٔ جاری شدن سخن بدیع و به ویژه شعر در قلب و زبان هنرمندان است. او جزو نخستین متقدّمانی است که در اقالیم شرق میانه در این باب سخن گفته است و خوب هم گفته است. وی نفس قوه الهام و جوشش سخن خوب را نوعی بخشش الهی به سرزمین و مردمانی خاص می‌داند و به صراحت می‌گوید:

«این قدرت به اندازه‌ای به ملت‌ها می‌رسد که خدا بدا نها، غریزه و اقلیم و عرق، بخشیده است.» (الحیوان، جلد ۱، ص ۳۸۱)

از همین جا، بنیاد نظریه او در باب شعر هم شکل می‌گیرد؛ یعنی الهام به طور عام و شعر به صورت خاص، دارای سه رکن عمده است: غریزه، اقلیم، عرق. حاصل جمع این سه، شعر را می‌سازد و اگر هر کدام از این سه رکن نباشد، شعر از جهتی آسیب می‌بیند. وی در طرح این نظریه احتمالاً تحت تأثیر نظریات ابن‌سلّام در طبقات الشعرا بوده است. (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۹۷ و نیز ابن‌سلام، بی‌تا: ۲۷۰)

Archive of SID

www.SID.ir

از همین دیدگاه بهترین قوم در نگاه او برای سرودن شعر، اعراب، به ویژه بادیه‌نشینان هستند. چون «بر روی زمین، سخنی سودمندتر و گواراتر و دلنشین‌تر در گوش، و خردپسندتر و راحت‌تر به زبان و رساتر به بیان، از سخنان اعراب بادیه نیست.» (البیان و التبیین، ج ۱ ص ۱۴۵ و سلّوم، ۱۹۸۱: ۱۲۵) و چون« تنها عرب‌های بدوی هستند که سخن از دل‌شان می‌جوشد حال آن که شهر نشینان با عقل و فرهنگ شان سخن می‌گویند.» (الحیوان، ج ۳، ص ۱۳۲)

در میان عرب‌ها، اعراب بادیه، بهترین خاستگاه و جایگاه شعری‌اند[۲] و در میان ملت‌ها، قلب عرب بهترین جایگاه جوشش شعر است. زیرا یونانیان اصولاً خطیب نداشته‌اند. آنها می‌پنداشته‌اند که جالینوس گویاترین مردم بوده است، در حالی که هیچ کتابی از او به خطیبی یاد نکرده است و نه از جنس بلاغت، سخنی از او گفته‌اند. (البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۲)

ایرانیان نیز اگر چه بلاغتی دارند، اما سخن شان مصنوع و متکلّف است و سخنور جز با تأمل و تمرین فراوان، بدان نمی‌رسد، آنهم پس از یادگیری رسوم گذشتگان. (همان، ص ۱۳) و هند هم بلاغتی دیمی دارند که ریشه‌ای ندارد و همین گونه از آغاز بوده است که بوده است. (همان، ج ۲، ص ۱۲) حال آن که بلاغت و گشاده زبانی عرب به صورت بدیهه و بدیهی از طبع‌شان می‌جوشد، آن سان که آب از چشمه می‌تراود. (همان، ج ۳، ص ۱۳ و الحیوان، ج ۴، ص ۳۸۰)

وی سپس در پی تفسیر علت این گشاده زبانی در عرب برمی‌آید و می‌گوید، نخستین علت این امر آن است که شعر، «دیوان العرب» است و مجلای تمام حسن و اندیشه و ذوق او، حال آن که ایرانیان و یونانیان نهایت ذوق شان را صرف شعر نساخته‌اند و آن را در پی‌اندازی معماری و ساختمان صرف کرده‌اند. (الحیوان، ج ۱، ص ۱۸۱) علت مهم دیگر آن که، اعراب در درازای فرهنگ شان، از نظر اجتماعی و معیشتی، همواره مردمی متوسط‌الحال بوده‌اند و هیچ گاه نه چندان فقیر بوده‌اند که از ضعف جان شان بر آید و نه چنان دارا که لقمه از دهان شان درآید، به همین جهت بهترین مردمان برای خلق آثار ذوقی و به ویژه شعر و شاعری بوده‌اند. (ابوملحم، ۱۹۸۷: ۶۹) علت سوم هم اقلیم خاص عرب است که ارتباطی تنگاتنگ با شعر و نوع سرایش او دارد. (البیان و التبیین، ج ۱، ص ۶۹)

وی با اعتقاد به چنین دیدگاهی، در تعریفی مقایسه‌ای، بلاغت را از زبان چند دانا که هر یک متعلق به کشوری خاص هستند، چنین باز می‌نماید: «به ایرانی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: معرفت فصل از وصل. به یونانی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: قسمت‌بندی درست کلام و کلامِ برگزیده. به رومی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: بیان نیکو به بداهه گفتن و سرشاری سخن بدون درازی آن. به هندی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: دلالت روشن کلام و دانستن زمان آن و اشارات خوب.» (البیان و التبیین، تصحیح سندوبی، جزء اول، ص ۹۱)

Archive of SID

www.SID.ir

بر اساس همین دیدگاه جاحظ کتاب مهم المحاسن والاضداد خود را چنین آغاز می‌نماید: «ایرانیان میراث فرهنگی خود را با ایجاد شهرها و قلعه‌ها پاس می‌داشتند، مثل کاخ اردشیر و اصطخر و ساختمان‌های مداین و سدیر و عربان هم با عجمان در ساخت آنها شرکت کرده‌اند. اما عرب‌ها با نوشتن کتاب و نگه داشت اخبار و اشعار و گفته‌های خویش از آنها متمایز شدند. چون نوشتن کتاب و انتقاش به زبان، بسیار بهتر از ساختمان، میراث فکری بشر را نگه می‌دارد. البته شعر و خاستگاه آن به نظر او در زمان‌های مختلف، متفاوت می‌شوند و هر زمانه‌ای شعر و شاعری ویژه خود را خواهد داشت. (الحیوان، ج ۴، ص ۳۸۱)

این شیوه تحلیل و نگاه جاحظ به مسأله شعر و خاستگاه آن، شباهت بسیار دارد به آراء نظریه‌پردازان جدید فرهنگ ، به ویژه در غرب که تولید فرهنگی را ویژگی غالب طبقهٔ متوسط می‌دانند. یعنی نه کسانی که ثروت زیاد آنها را از تولید فرهنگ دور می‌نماید و نه کسانی که فقر فراوان امکان تولید فرهنگی بدانان نمی‌دهد. جاحظ در طرح این نظریه، هوش و فراست بسیار به خرج داده است و گفتارش با مدرن‌ترین نظریه‌پردازان امروز جهانی همسویی و همسانی دارد. (ولک، ج ۴، ۱۳۷۹: ۶۴ و ۸۰، نیز همان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۴۷، ۲۴۶)

۲ـ سخن خوب

دیدگاه جاحظ در باب سخن خوب بسیار پریشیده‌تر از باورهای دیگر اوست. به همین جهت، شاید نتوان اصولی منظم و منسجم را از مجموع سخنان و گفته‌های او در باب سخن خوب و به ویژه، ویژگی‌های یک شعر خوب دریافت و طبقه‌بندی کرد. نخستین مانع آن است که او هم مثل گذشتگان، معرفت خویش را بر شعر نهاده است. (احسان عباس، ۹۴) حال آن که شعر از همه جهت وافی برای این مقصود نیست. مانع دوم پریشان‌گویی‌ها و گاه کلمات تناقض‌آمیزی است که او درباب شعر خوب می‌گوید[۳] و سوم آن که برای سخن خوب، اصطلاحات فراوانی آورده است. گاه بلاغت می‌گوید و گاه ایجاز، گاه فصاحت و گاه شعر خوب، گاه خطبه خوب و گاه هم به طور مطلق می‌گوید سخن خوب و یا بهترین سخن آن است که چنین و چنان باشد. خواننده دقیقاً نمی‌داند که آیا در نگاه او همه این واژه‌ها و اصطلاحات به یک معناست یا هر کدام با نگاه و تعریف خاصی به میان آورده شده است. (ر.ک. الحیوان، ج ۱، صفحات ۳، ۷۵، ۳۱۱، ۳۱۲ و نیز احسان عباس، ۱۹۸۱: ۱۰۰)

با وجود همهٔ این موانع، شاید بتوان توصیفات او را جایگزین تعریف کرد و نظر او را در باب سخن خوب و به ویژه شعر، چنین طبقه‌بندی کرد.

۱ـ شعر خوب زمان‌مند و زمان‌بند نیست و به گروهی خاص و شغل و پیشه‌ای ویژه تعلق ندارد و توسط ناقد بصیر در هر سیرت و صورتی که باشد، شناخته می‌شود. (البیان والتبین، ج ۱، ص ۲۰۷، الحیوان، ج ۳، ص ۱۳۰)

Archive of SID

www.SID.ir

۲ـ شعر خوب ساختاری چنین دارد: وزن درست و راست، لفظ برگزیده و پاک، کلمات آسان،رونق و گیرایی، برخاسته از ذوق سلیم، سبک نیک و محکم، نه وحشی غریب و نه بازاری سست. (الحیوان، ج۳، ص ۱۳۲ـ۱۳۱) و نیز:اجزای اش هماهنگ و به هم پیوسته است، ساده بر زبان جاری می‌شود مثل جاری شدن روغن بر آن، از واژه‌های متنافر و ناهمخوان دور است. (البیان والتبین، ج۱ ص ۶۷ـ۶۵) و با مسائلی چند جان و نمک می‌گیرد و بیشتر تقویت می‌شود: استخدام ملیح اصطلاحات کلامی و علوم دیگر، به کارگیری لغات و واژه‌های بیگانه و قابلیت برای حفظ و نگهداری در خاطر (همان، صفحات ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۸۷) چون شعر سرایی، هنرمندی است و شعر خوب، هنر. هنری که نوعی بافته‌سازی کلامی و تصویرپردازی واژگانی است. (الحیوان، ج۳، ص ۱۳۲)

۳ـ مهم‌ترین ویژگی یک سخن خوب در دیدگاه او، ایجاز است. وی این نکته را به صورت‌های گوناگون در کتاب‌های خویش بیان کرده است از جمله: «بهترین کلام آن است که اندک آن، تو را از بسیاری گفتار بی‌نیاز سازد و محتوای‌اش در ظاهر الفاظ آشکار باشد و خداوند بزرگ و بی‌نیاز هم، شکوه و روشنایی خویش را به مقدار نیت و پاکی گوینده بر آن پوشانده باشد. پس هر گاه معنا بلند و الفاظ، رسا بود و از طبعی مستقیم جوشیده بود و از زشتی و نارسایی و تکلف هم دور بود، در قلب چنان اثر می‌کند که باران در خاک مرغوب.» (البیان والتبین، ۸۳)

این نکته که یک سر کلام خوب در دست خداست و اوست که آن را در دل‌ها می‌نشاند، از ویژگی‌های مهم آراء ادبی در دیدگاه‌های دینی جاحظ است که باید به جای خود مورد بحث و تحلیل قرار گیرد. در جای دیگر می‌گوید: «ایجاز غالباً پسندیده است و اطناب ناپسند، اما گاه پیش می‌آید که اطناب، بهتر از ایجاز کاربرد دارد، اما هر دو شیوه در نزد انسان عاقل، ابزار و دلایلی دارد؛ چون هر سخن جایی و هر گفته جوابی دارد. هر چند در نهایت، ایجاز راهی ساده‌تر و بهتر از اطناب پیش‌رو می‌گذارد. زیرا هر چه از حد خود بگذرد؛ غالباً اثر معلکوس می‌گذارد.» (ابوملحم، ۱۹۸۷: ۲۹۵ـ۶)

۴ـ ویژگی دیگر سخن خوب، به ویژه شعر آن است که اصولاً قابل ترجمه نیست. چون «ترجمه هرگز آدمی را به متن کلام نمی‌رساند و همه ویژگی‌های سخن را برنمی‌تاباند و حقایق رویکردهای کلامی و دقایق اختصارات بیانی را نشان نمی‌دهد و هرگز تمام حقوق سخن را نمی‌گذارد و امانت را به کمال نمی‌رساند، به ویژه شعر که اصلاً قابل ترجمه نیست و هرگز متن عالی را نمی‌توان نقل کرد؛ چون وقتی به زبانی رفت نظام‌اش از هم می‌پاشد و وزن گسیخته می‌گردد و زیبایی‌اش می‌رود و دیگر اعجابی بر نمی‌انگیزد و مثل کلام عادی می‌شود و شرط اول در ترجمه خوب آن است که مترجم در موضوع مورد نظر، دانش و ذوقی همسان مؤلف داشته باشد.» (الحیوان، ج۱، ص ۵۴ و ۷۴ نیز ر.ک.

Archive of SID

www.SID.ir

کردعلی، ۱۹۹۱: ۴۶ـ۴۵ و سلّوم، ۱۹۸۱: ۱۲۸)

اگر چه برخی محققان آراء او را در باب شعر، متأثر از آراء ارسطو می‌دانند، (احسان عباس: ۱۰۴ـ۱۰۲) اما جاحظ در این زمینه، خود دانش مستقلی داشته است و پاره‌ای نظریات او را می‌توان با جدیدترین نظریات ادب اروپایی مقایسه کرد و گاه به این باور رسید که او پیش از آنها به درک و دریافت چنین مسائلی در باب شعر رسیده است. (ولک، ۱۳۷۴، جلد دوم، صفحات ۳۲۲، ۷۱ـ۶۴ و گرین، ۱۳۷۶: ۹۰ـ۸۸)

۳ـ لفظ و معنی

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های جاحظ در سرتاسر آراء و آثار ادبی خود، بیان مساله لفظ و معنا و نوع رابطه آنها و جایگاه و تقدیم و تقدم یکی بر دیگری است. در نگاهی به کلیّت آثار او می‌توان دریافت که جاحظ یکسره لفظ را بر معنا مقدم نمی‌دارد و به کل، معنا را متأخر از لفظ نمی‌داند. اکثر کسانی که جاحظ را همیشه طرفدار اصالت لفظ یا قالب پنداشته‌اند؛ نظر به قصه‌ای از او داشته‌اند که آن را در الحیوان آورده است و در آنجا جمله‌ای بر قلم رانده است که بعداً معروف و مثل گردیده است. نظر به اهمیت این بحث و برای آشنایی، خلاصه آن قصه آورده می‌شود.

«مردی به نام ابوعمرو شیبانی روز جمعه در مسجدی دو بیت زیر را می‌شنود و از شنیدن آن چنان به وجد می‌آید که دستور می‌دهد دوات و کاغذ بیاورند و آن را برای او بنویسند:

لاتحسبن الموت موت‌البلی　　فانما الموت سؤال الرجال

کلاهما موت و لکن ذا　　اقطع من ذاک لذل سؤال

جاحظ چون این شیفتگی را در برابر شعر می‌بیند، می‌گوید:« به گمان من، صاحب این دو بیت اصلاً شاعر نیست. چون شاعر در این جا فقط معنای خوبی را ذکر کرده است، ولی معنا در هر بازاری یافت می‌شود و عربی و عجمی و بدوی و روستایی و شهری با آن آشنایند (و چیز مهمی نیست). هنر واقعی شاعر در راستی وزن، گزیدگی لفظ، آسانی مخارج حروف و آب‌داری کلمات و استحکام سبک است.» (الحیوان، ج۳، ص ۱۳۲ـ۱۳۱)

این داستان و برخی شواهد دیگر، باعث شده است تا بسیاری از مورخان ادب، جاحظ را «لفظ مدار» بدانند.(زرین‌کوب، ج۱، ۱۴۹) همچنان که جرجانی هم در دلایل الاعجاز با ذکر این داستان و البته اندکی متفاوت در نقل، چنین نتیجه‌ای می‌گیرد. (جرجانی، ۱۹۷۸: ۸ـ۱۹۷) اما وقتی دیگر آثار جاحظ، به دقت نگریسته می‌شود، این نکته پیدا می‌گردد که معنا را هم بسان لفظ مهم می‌شمارد و برای آن ارج و احترامی ویژه قائل است. این دوگانگی خوانندهٔ سطحی آثار جاحظ را سردرگم می‌سازد و برخی را هم بر آن می‌دارد که باور کنند که آراء جاحظ در این باب، پریشان و متناقض

Archive of SID

www.SID.ir

است. (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۱۰۰ـ۹۸)

اما واقعیّت آن است که جاحظ نگاه ثابت و یکنواختی به این مسأله نداشته است و کوشیده در طول زندگی نوع نگاه‌اش را کامل نماید. آراء گوناگون او در آثارش از همین تفاوت نوع دید برمی‌خیزد که در نهایت به گونه‌ای اعتدال لفظ و معنا می‌رسد و بر آن می‌شود که: «معنا، چه پست و چه بلند، چه جد و چه هزل، هنری یا ابزاری، هر چه هست، فقط یک واژه خاص هست که کمال مطلوب او می‌تواند بود و آن بهترین است و دیگر بهتر از آن معنا، معنایی نیست که اسم طبق و قالب او گشته باشد و دوگانگی و جدایی در میان نباشد.» (کردعلی، ۱۹۹۲: ۴۰ و ۳۷)

جاحظ، اگر چه در ظاهر به نظر می‌رسد که بین لفظ و معنا تباینی ذاتی می‌بیند و لفظ و قالب را مستقلاً برتر از معنا می‌داند؛ ولی چنین نیست و او فقط از جهت اولویت ذاتی و نه اولیّت آن، لفظ را بر معنا مقدم می‌دارد و اصولاً قائل به تباین لفظ و معنا نیست و به صراحت می‌گوید: «معنای حقیر و فاسد و لفظ سست و پست وقتی در جایی نشست به آسانی برنمی‌خیزد.» (البیان، ج۱، ص۸۵) و به شیوه‌های گوناگون هم در مجموعه آثار خویش تأکید می‌نماید: «حقیقت معنا آن است که اسم دقیقاً قالب او باشد و هر دو همخوان هم باشند و حق اسم هم آن است که نه بر معنا پیشی بگیرد و نه کم‌تر از آن گردد. چنان که متشابه و در هم نیز نباید باشند؛ چون اساس کار سخن، دریافت هر گروهی به قدر طاقت آنهاست و هر چه دلالت، آشکارتر و روشن‌تر و اشارات ساده‌تر و رساتر، کلام سودمندتر و بهتر است و آن دلالت‌هایی که به راحتی معانی سخت و پوشیده را آشکار می‌کند، بیان حقیقی هستند و همان‌هایند که خداوند ـ تبارک و تعالی ـ آنها را می‌شنود و می‌ستاید و بدان گونه گفتن می‌خواهد و بر می‌انگیزد. راستی که حقیقت و نهایت گفتار ـ که گوینده و شنونده هر دو بدان مایلند ـ فهمیدن و فهماندن است. خوب، با چه روشی بهتر می‌توان فهماند و معنا را رساند؟ دریافت این نکته یعنی بیان واقعی در این جایگاه.» (البیان، صفحات ۷۷، ۷۸ و ۹۱) این همان نظر نهایی جاحظ در باب «ساخت» اثر ادبی هم هست که کلیت یک پارچه متن را می‌سازد و قابل مقایسه است با آنچه که منتقدان امروزی از جمله «بارت» می‌گویند که «ادبیات چیزی جز شگرد نیست و شگرد ادبیات، همان هدف ادبیات است.» (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۵۷)

البته گفتنی است که از منظر بافت و ساخت کلمات و بیان جایگاه ویژه لفظ و معنا به صورت مستقل، جاحظ بر آن باور است که کاربرد و کارکرد الفاظ از کاربرد و کارکرد معانی جداست؛ چون معانی نهایت ندارد، در حالی که الفاظ و اسماء محدود و مقصورند. الفاظ و نهایتاً در ۵ قالب اصلی پیدا می‌شوند: اشارات، عقود، خط، حال یا نصبه (البیان، ج۱، صفحات ۸۱ـ۷۸)

وی در کل، لفظ آسان و معنای رسا را می‌پسندد و هدف اصلی کلام را هم، راحتی فهم و رسایی

Archive of SID

www.SID.ir

بیان می‌داند و به همه کسانی که شیوهٔ نوشتارشان پیچیده در لفظ یا دشوار در معناست، خرده می‌گیرد. از جمله بر اخفش نکته می‌گیرد که او ساده‌نویسی را نیاموخته است و اکثر جمله‌های‌اش دشوار است و در همین حال هم بدیع الزمان همدانی بر او خرده می‌گیرد که جاحظ عبارت‌های مصنوع و کلمات غیرمسموع ندارد.(حاجری، ۱۹۶۸: ۱۷۸ـ۱۷۰)

به هر حال نوع نگاه جاحظ بر لفظ و معنا، یکسویه و تمام شده نیست؛ به ویژه اینکه او مصرانه تأکید دارد که شاعر و نویسنده هیچ‌گاه نباید از کار خویش خوشنود باشد و سبک خود را تمام شده بپندارد بلکه باید همواره مخاطب را در نظر دارد و بداند که سخن را برای چه طیف و گروهی می‌نویسد و چنان بنویسد و بسراید که اگر عیب‌جویان بر کلامش ایراد گرفتند؛ به صورتی دقیق و آگاهانه بتواند پاسخ گوید. (الحیوان، ج۱، ص ۶۲، ج۲، ص ۲۷۴)

نکته بسیار مهم و دقیق جاحظ دربارهٔ لفظ و معنا آن است که وی علاوه بر موارد فوق، معتقد است ذوق زیباشناختی مردمان با دگرگونی‌های زمان در باب لفظ و معنا، دگرگون می‌گردد و هر زمانه‌ای سخن و نکته خاصی را می پسندد و بر همین مبنا، یک شاعر نمی‌تواند، شاعر همه زمان‌ها باشد؛ چنان که هیچ شاعری نمی‌تواند در همه موضوعات شعر بگوید و خوب و بلند بگوید. هر شاعری بر نوعی از معنا و جنسی از لفظ مسلط است، چنان که مثلاً کمیت در قصیده‌های بلند، فرزدق در مدح و جریر در غزل توانایند و این ارتباطی به شغل و پیشه شاعران ندارد. جریر مردی عفیف بود، اما بهترین عاشقانه‌ها را می‌سرود و بر عکس فرزدق همیشه با زنان محشور بود، اما شعر عاشقانه بلندی نگفت. (لبیان، ج۱، صفحات، ۲۰۹ـ۲۰۷ و ج۲، ص ۲۳) در نظر او شعر، امری کاملاً نسبی و وابسته به مقتضیات زمان و مکان است و هرگز هم تحکم‌پذیر نیست و نمی‌توان آن را در جهت منافع خاص، از جمله تعلیم محدود کرد. وی با بیان این نکته‌ها راه را برای ناقدان بعدی مثل آمدی و قاضی جرجانی گشود. (سلّوم،۱۹۸۱: ۹ـ۱۲۸) این جنبه از نظریات او نیز از جهات بسیاری با نظریه‌های نوین ادبی در باب شعر مشابه است و گاه از منظر تقدم و اصالت، بر آنها پیشی دارد. (احمدی،۱۳۸۰: ۲۵۷، ۶۰۱-۶۰۰ و ۶۸۶)

جاحظ در بیشتر آثار خود از جمله البیان، نکته‌های روان شناختی و قابل تأمّل در باب لفظ و معنا دارد که خود می‌تواند موضوع تحقیق مستقلی باشد. چنان که در بخشی از همین کتاب به نقل از صحیفه بشربن المعتمر در باب بلاغت لفظ و معنا می‌گوید: «یک ساعت سرحال بودن از روزهای طولانی کار با خستگی، بهتر به آدمی لفظ و معنا می‌رساند و وقتی که رسید باید کوشید که الفاظ راست و گوارا و گیرا و آسان باشد و معنا راحت و زود به چنگ آید و همه گیر شود و عام و خاص را در نوردد.» (البیان، ج۱، ص ۱۲۷)

Archive of SID

www.SID.ir

به هر حال، جاحظ در قلمرو نقد و ادب اسلامی فردی ممتاز و یگانه بود و با کوشش و ذوق خویش و بهره‌گیری از اطلاعات وسیع در زمینه‌های مختلف علمی و فرهنگی، قلمروها و آفاق تازه‌ای را به روی نقد و ادب مسلمین و دیگر اقوام اسلامی گشود. (شوقی ضیف، ۱۹۶۴: ۸۳) از تأثیر موسیقی الفاظ بر روی معانی، تا رازِ اعجاز در ساخت و بافت اثر هنری در آثار او مطالبی آمده است. او جزو نخستین دانشمندانی بود که در حیطه نقد ادبی کوشش کرد از تجربه‌های شخصی تا تأملات جمعی همراه با نگاهی منصفانه، همه را مایه و پایه‌ای برای درک و تحلیل بهتر و دقیق‌تر اثر ادبی سازد و ساخت و پیروان فراوانی هم یافت. (سلّوم، ۱۹۸۱: ۱۲۲) هر چند جاحظ می‌توانست بسیار فراتر از آن چه رفته بودند، برود اگر «اندیشه را کمتر به شوخی گرفته بود و به جای تحقیر ادبیات ملل، بیشتر و بهتر آنها را می‌شناخت.» (م. عبدالجلیل، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

پی‌نوشت

۱. مجموع رساله‌های جاحظ به صورت‌های مختلف در دنیای عرب زبان چاپ و منتشر شده است. یکی از بهترین و منقح‌ترین چاپ‌های این رساله‌ها از آن ابوملحم است که مجموع رسائل جاحظ را در سه کتاب فراهم آورده است و یکی از آنها را به رساله‌ها ی ادبی جاحظ اختصاص داده است. در این کتاب ابوملحم ۲۱ رساله از رسائل ادبی جاحظ را آورده است که با رساله «کتمان سر» آغاز می‌گردد و با رساله «تربیع و تدویر» پایان می‌پذیرد. در این بیست و یک رساله چند رساله مستقل هم دیده می‌شود که به صورت مستقیم به بحث از ادبیات و حوزه‌های مرتبط با آن پرداخته است. علاوه بر رساله البلاغة و الایجاز، جاحظ رساله البلاغة و الاعجازی هم داشته است که تا به امروز هنوز یافت نشده است.

۲. باید در نظر داشت که عرب با اعرابی متفاوت است. صاحب صحاح می‌گوید: عرب جیل من‌الناس و نسبة الیهم عربی و هم اهل الامصار. و الاعراب منهم سکان البادیه و النسبة الیهم اعرابی و لیس الاعراب جمعاً للعرب بل هو اسم جنس ر. ک. صحاح ذیل لغت عرب.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

ابوملحم، علی (۱۹۸۷) رسائل الجاحظ‌الادبیة، دار و مکتبة‌الهلال، بیروت، الطبعة‌الاولی

ابن‌سلام جمحی، طبقات الشعرا، اعداد اللجنه لنشر تراث العربی، دارالنهضتة العربیة للنشر، بیروت، بی‌تا، الطبعة‌الاولی

احسان عباس (۱۹۸۱) تاریخ النقدالادبی عندالعرب، دارالثقافة، بیروت، الطبعة‌الثالثه

احمدی، بابک (۱۳۸۰) ساختار و تأویل متن، نیلوفر، تهران، چاپ اول

بلّلا، شارل (۱۹۸۵) الجاحظ، ترجمه (به عربی) ابراهیم الکیلانی، بی‌نا، دمشق، الطبعة‌الاولی

ج. م. عبدالجلیل (۱۳۶۳) تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، امیرکبیر، تهران، چاپ اول

جاحظ، الحیوان (۱۹۶۹) تحقیق عبدالسلام محمد هارون، داراحیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة‌الثالثه

جاحظ، البیان و التبیین (۱۹۳۲) حققه و شرحه حسن السندوبی، مطبعة الرحمانیه، قاهره، الطبعة‌الثانیه

جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۷۸) دلائل‌الاعجاز، تصحیح السیدمحمدرشیدرضا، دارالمعرفة، بیروت، الطبعة‌الاولی

حناالفا خوری، (۱۹۵۳) الجاحظ، دارالمعارف، مصر، الطبعة‌الاولی

حاجری، طه (۱۹۶۹) الجاحظ حیاته و آثاره، دارالمعارف، مصر، الطبعة‌الثانیه

داود سلّوم (۱۹۸۱) مقالات فی‌التاریخ النقد العربی، نشر وزارة الثقافة و الاعلام، بغداد، الطبعة‌الاولی

ذکاوتی قراگوزلو، علیرضا (۱۳۸۰) جاحظ، طرح نو، تهران، چاپ دوم

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳) نقد ادبی (جلد اول)، امیرکبیر، تهران، چاپ سوم

شوقی ضیف، النقد (۱۹۶۴) دارالمعارف، مصر، الطبعة‌الثانیه

طه حسین (۱۹۶۸) من تاریخ الادب العربی، جلد دوم، الطبعة الاولی، بی‌نا، قاهره

طه حسین (۱۹۵۱) مقدمه نقد النثر (منسوب به قدامةبن جعفر) تصحیح محمد عبادی، دارالمعارف، قاهره، الطبعة‌الاولی

عاکوب، علی‌العیسی (۲۰۰۲) التفکیر النقدی عندالعرب، دارالفکر المعاصر و دارالفکر، دمشق، الطبعة‌الاولی

عسکری، ابوهلال، کتاب الصناعتین ـ الکتابة و الشعر ـ تحقیق علی محمدالبجاوی، محمد ابوالفضل ابراهیم، مطبعة عیسی البابی الحلبی و شرکا، بی‌تا، الطبعة‌الاولی

عتیق، عبدالعزیز (۱۹۸۶) تاریخ النقدالادبی عندالعرب، دارالنهضتة العربیّه، بیروت، الطبعة‌الرابعه

کردعلی، محمد (۱۹۹۱) عمروبن بحرالجاحظ، دارالمعارف للطباعة والنشر، تونس، الطبعة‌الاولی

گرین، ویلفرد؛ مورگان، لی؛ ویلینگهم، جان (۱۳۷۶) مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، نیلوفر، تهران، چاپ اول

Archive of SID

www.SID.ir

ولک، رنه (۱۳۷۳) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، جلد اول، نیلوفر، تهران، چاپ اول
ولک، رنه (۱۳۷۴) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، جلد دوم، نیلوفر، تهران، چاپ اول
ولک، رنه (۱۳۷۹) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، جلد چهارم، نیلوفر، تهران، چاپ اول

Archive of SID

www.SID.ir